

بنیاد «مدیریت تمدنی دانش» در افق «توسعه عقلانیت دینی»

ذبیح‌الله نعیمیان

استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم

و دکتری اندیشه سیاسی اسلام

چکیده:

مقاله حاضر، اندیشه پراگماتیسم را در تنافی با عقلانیت دینی محسوب می‌کند که در ذات خود از ویژگی مبنای بر خوردار است و با نگاهی به برخی از معانی علم دینی، تلاش می‌کند زمینه مدیریت تمدنی دانش را در افق توسعه عقلانیت دینی مورد تأمل قرار دهد. امری که حاکمیت علوم مدرن غربی را در تنافی با این مقوله می‌داند. این مقاله، تلاش مؤثر برای تکوین مفاهیم علمی - به تناسب موضوعات - در چارچوب عقلانیت دینی و سپس تکوین روش‌شناسی متعالیه به مثابه الگوی استعلایی مدیریت تمدنی دانش را مورد تأمل قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: مدیریت تمدنی دانش، توسعه عقلانیت دینی، الگوی استعلایی، تکوین

مفاهیم علم دینی، روش‌شناسی متعالیه.

مقدمه

تحقق بخشیدن به چشم‌انداز تمدن اسلامی، مرهون تلاش مضاعف در ابعاد مختلف است. یکی از مهم‌ترین ابعادی که نیازمند تلاش بی‌وقفه و عمیق است، تلاش برای مدیریت دانش در افق توسعه عقلانیت دینی می‌باشد. این مسأله بدان معناست که الگوی توسعه عقلانیت دینی پیش‌زمینه مدیریت دانش است. اما از سوی دیگر، روشن شدن الگوی مذکور نیز هم در گرو توجه به وضعیت دانش در فرایند تکوین و حیات آن، و هم در گرو روشن شدن تلقی ما از علم دینی است. چنان‌که، دست‌یابی به الگوهای مناسب مدیریت تمدنی دانش مستلزم تلاش برای تکوین مفاهیم علمی در چارچوب عقلانیت دینی و تلاش برای دست‌یابی به روش‌شناسی مناسب در وضعیت حاکمیت علوم مدرن بر ذهن و باطن عالمیان - و از جمله اندیشمندان و دانشمندان مسلمان - است.

این نوشتار تلاش می‌کند این حلقه‌های معرفتی را در ارتباط با یکدیگر مورد تأمل قرار دهد. باشد که بخشی از نسبت ایمان و تجدد در این میان مورد بازاندیشی تمدنی قرار گیرد. چه آن‌که، تحصیل نگاه تمدنی در گرو توسعه افق عقلانیت دینی و مدیریت دانش در این افق است.

الف. زمینه‌های «حاکمیت عمل‌گرایی روش‌شناسانه» در «مدیریت دانش»

فرایند تکوین دانش، شاهد شکل‌های مختلفی از نسبت‌یابی میان واقعیت حاکم بر وضعیت دانش و روش‌شناسی مناسب با هر حوزه خاص دانش است. در این میان، تکوین جریان‌های فلسفه علم بیان‌کننده بخش عمده‌ای از این نسبت‌یابی‌هاست. در هر حال، نسبت نظریه‌پردازی و روش‌شناسی امری است که نمی‌توان از کنار آن گذر کرد. چه آن‌که، هر گونه نظریه‌پردازی مبتنی بر اتخاذ رویکرد خاصی در روش‌شناسی است. از این رو، این مسأله در فلسفه علم جایگاه مهمی دارد. اما به رغم فریبه فلسفه علم، بسیاری از نظریه‌پردازی‌ها در قلمرو حیات دانش‌های مختلف، به صورت ناخودآگاهانه، از تعمیق

نظری در زمینه روش‌شناسی و اتخاذ مبنای شفاف در آن بی‌نیاز احساس می‌کنند. شاید بتوان این مسأله را به معنای حاکمیت نوعی عمل‌گرایی تلقی کرد.

برخی از زمینه‌های عمل‌گرایی در رهاشدگی از روش‌شناسی عبارتند از:

۱. بی‌اعتنایی نظری به جایگاه فلسفه علم: تحلیل این احساس بی‌نیازی، مستلزم بررسی فضای حاکم بر نظریه‌پردازی‌ها و پیش‌زمینه‌های آنهاست. جایگاه منطقی فلسفه علم، ایجاب می‌کند هر روشی خود را بر اساس رویکرد خاصی در فلسفه علم تعریف کند. در واقع، اهتمام به فلسفه علم به معنای دور شدن از عمل‌گرایی و افزایش امکان نزدیک شدن به مبنایگرایی است. اما بی‌اعتنایی نظری به این جایگاه منطقی، یکی از اصلی‌ترین زمینه‌هایی است که جایگاه بحث‌های ناظر به روش‌شناسی را در بوته تردید عملی و حتی نظری قرار می‌دهد. برخی از فیلسوفان غربی مبانی معرفتی خود را به صورت شفافی ارائه نمی‌دهند و سخنان خود را به عنوان واقعیت و از خاستگاه بی‌طرفانه ارائه می‌دهند. در حالی که، در فضای اسلامی، مبنایگرایی اندیشمندان مسلمان ایجاب می‌کند که مبنا و منظر خود را بیان کنند. در مقابل، در غرب شاهد نوعی بی‌التزامی به مبنایگرایی به چشم می‌خورد. به طور نمونه، گو آن‌که دکارت از شک شروع می‌کند. اما این منظر در واقعیت علوم غربی حاکم نیست. چنان‌که، معمولاً گفته می‌شود علم از تجربه شروع می‌شود. اما دانشمندان و اندیشمندان حوزه‌های مختلف، نظریه‌پردازی خود را معمولاً بر پایه دانش پیشینیان شروع می‌کنند و همه مسائل را از تجربه آغاز نمی‌کنند. بلکه، بر سخنان پیشینیان اعتماد می‌کنند.

البته به صورت خاصی نهضت بازگشت به پایه‌ها و مبانی در برخی محافل علمی به صورت جدی مورد توجه است. چنان‌که، بازگشت به پایه‌ها، روح حاکم بر اندیشه دینی و به‌ویژه اسلامی، است. از این رو، دانش‌هایی که در بستر دینی شکل می‌گیرند، بر پایه مبانی دینی رقم می‌خورند. گو آن‌که، این رویکرد در چارچوب اندیشه‌های مدرن مورد اقبال قرار نگیرد. اما نمی‌توان ویژگی مبنایگرایی در آنها را نادیده گرفت. در صورتی که، برخی از گرایش‌های دیگر مانند پراگماتیسم، انسجام‌گرایی و سازگارگرایی به دنبال بازگشت به پایه‌ها نیستند و چهره‌هایی از بازتاب این واقعیت مدرنیته غربی به درون جوامع اسلامی نیز به خاطر

وضعیت انفعالی در آنها صادر شده است.

بی‌توجهی به حاکمیت بازگشت دین‌باوران به پایه‌ها، باعث ضعف تحلیل‌ها می‌شود. چنان‌که، به طور نمونه نگاه توطئه‌پندار به محوریت مبانی فکری بی‌توجهی می‌کند و ابعاد انسانی را چند پاره می‌بیند.

۲. حاکمیت رویکرد حس‌گرایانه: رویکرد حس‌گرایانه یکی از زمینه‌هایی است که مانع از تکوین نگاه نظری به مسأله روش‌شناسی می‌شود. بسیاری از کسانی که روش‌های علمی را به کار می‌گیرند، تنها از منظر میزان دستاوردها به فرایند و مبنای تحلیل خود می‌نگرند. به تعبیر دیگر، تنها روش‌هایی را برمی‌گزینند که نتایجی ملموس در اختیار آنها قرار می‌دهد. این دستاوردهای ملموس، ذهنیت آنها را به سمتی سوق می‌دهد که چندان به صورت نظری به فرایند و مبنای تحلیل خود توجه نشان ندهند.

۳. مناسبات خاص قدرت و مدیریت دانش: کیفیت مدیریت علم، مشکل اساسی در دانش‌های معیار است. در این میان، توجه به این مسأله اهمیت دارد که دانش با قدرت ارتباط فراوانی دارد و این امر زمینه مدیریت خاص علم است. چنان‌که قدرت اشکال مختلفی دارد و تنها در چهره مدیریت سیاسی جامعه محدود نمی‌شود. در این چارچوب، بی‌تردید نوع آموزشی که اندیشمندان از آن بهره‌مند شده‌اند، نیز می‌تواند در میزان اعتنای نظری به روش‌شناسی و نسبت آن با فلسفه علم مؤثر باشد. چنان‌که، چهره‌های دیگر قدرت نیز به عمل‌گرایی دامن می‌زند. در این راستا کارکرد دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها، در این زمینه قابل تأمل است. چه آن‌که، سطحی از اعتماد عمومی را نسبت به فراورده‌های علمی ایجاد می‌کنند که خدشه در آنها معمولاً ناممکن می‌شود. بر این اساس، دلالتی این سخن را از هابرماس گرفته و تبیین می‌کند که دانشگاه تنها ترویج‌کننده نیست. بلکه، اعتماد می‌آفریند. در این مدار، دانشگاه در بسیاری از موارد، به پاسخ‌گویی مناسب به نیازهای جامعه و مخاطب عمومی می‌پردازد. در مقایسه، درخواست عمومی فراوانی برای پاسخ به نیازهای دینی نیز در جامعه وجود دارد. به طور نمونه، جذب جوانان به جریان‌های شبه عرفانی، به لحاظ نوع درخواست عمومی است. اما شبکه قدرت مویرگی گسترده به تنظیم میزان اقبال و اعتماد عمومی به

مقوله‌های علمی یا دینی می‌پردازد. از این رو، به‌کارگیری رسانه‌ها - به عنوان بخشی از شبکه گسترده قدرت - برای جا انداختن موضوعات پژوهشی در اذهان عمومی، نیاز جدی است. چه آن‌که، مسئولین اجرایی بر اساس درخواست عمومی به برنامه‌ریزی پژوهشی می‌پردازند. شاید یکی از دلایل عقب افتادگی کشورهای اسلامی، عدم پشتیبانی عمومی و عدم درخواست عمومی نسبت به آنهاست.

دانش از ویژگی خاصی برخوردار است که مناسبات آن را با مقوله قدرت رقم می‌زند. اجتماعی بودن علم، این تأثیر را در علم دارد که مخاطبان عمومی علوم در تکوین و حیات آنها تأثیر جدی دارند. چه آن‌که اجتماعی بودن علم‌زمینه استقبال نسبت به برخی از رویکردهای علمی و عدم استقبال نسبت به برخی دیگر را فراهم می‌آورد. در این چارچوب، فرهنگ عمومی در هدف‌گذاری برای علوم تأثیر جدی دارد و به پارادوکس خاصی می‌انجامد.

از این رو، برخی از رشته‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد و برخی از رشته‌ها، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. چنان‌که، می‌توان گفت بی‌توجهی به رشته‌های علوم انسانی در بستر اجتماعی بودن علم معنا می‌یابد. نوع فرهنگ عمومی و عناصر مؤثر در آنها، در کیفیت تکوین و حیات علوم انسانی تأثیر جدی دارد. چنان‌که، رسانه‌ها نیز در این رابطه به صورت فوق‌العاده‌ای تأثیرگذارند. در مجموع، اجتماعی بودن علم، تأثیر جدی در تکوین و رشد آن دارد.

اجتماعی بودن علم انحای مختلفی از تأثیرگذاری را در پی دارد:

۱. تأثیرگذاری در انتخاب موضوع

۲. تأثیرگذاری در انتخاب هدف و جهت‌گیری

۳. تأثیرگذاری در انتخاب روش و ...

دانش در محیط خلای تکوین نمی‌یابد و نیز در چنین محیطی به ادامه علمی نمی‌پردازد. بلکه، ماهیت علم اجتماعی است. این امر می‌تواند ویژگی‌های خاصی برای دانش فراهم آورد. این ویژگی‌ها هم فرصت‌هایی برای دانش می‌آفریند و هم آن را در معرض آسیب‌هایی قرار می‌دهد که بی‌توجهی به آنها می‌تواند تأثیری منفی بر حیات دانش‌ها داشته باشد.

بی‌توجهی به انحای مختلف این تأثیرگذاری‌ها به افتادن در دام مغالطه اصالت و اعتبار

می‌انجامد که در پی آن برخی نظریه‌پردازی‌ها به صورت نابجایی دارای اصالت و اعتبار تلقی می‌شوند. حال آن‌که، از چنین صلاحیتی برخوردار نمی‌توانند باشند. در مقابل، فرهنگ اسلامی با دعوت به مبنای‌گرایی در مقابل این دیدگاه، نگاهی اسلامی قرار دارد که بر اساس آن، مسائل را سلسله‌مراتبی می‌بیند و گزاره‌های بدیهی را مبنای علوم تلقی می‌کند و از این رو، این تلقی نگاه فلسفی را پایه‌تکوین دانش‌ها می‌داند.

۴. مشکل جامعه اطلاعاتی: مجموعه دانش‌های مختلف اعم از علوم پایه، علوم انسانی و علوم طبیعی، در بستر خاصی تحقق یافته و در آن به نشو و نما ادامه پرداخته‌اند. در این میان، افزایش تصاعدی داده‌های اطلاعاتی تأثیر چشمگیری در تحولات منظومه گسترده دانش دارد. برخی از ابعاد این مسأله به قرار زیر است:

از یک سو، بخش مهمی از این افزایش داده‌های اطلاعاتی، ناشی از تخصص‌گرایی علمی و بمباران اطلاعاتی است و نه تنها تشنگی را بیشتر می‌کند، بلکه در مقابل پیشرفت علم سد بزرگی ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، دانشمندان و محققان با روند رو به افزایش تکثرگرایی، ارتباط کمتری با یکدیگر دارند.

مسأله دیگر آن‌که، طرح برخی از نظریه‌هایی که در جایگاه علمی خود، طبیعی بوده و حتی گاه اهمیت چندانی ندارند یا حتی آثار چندانی نیز ندارند، آثار چشم‌گیری در جامعه انسانی داشته‌اند. به طور نمونه، با طرح نظریه داروین، رخداد مهمی اتفاق نیفتاد. ولی باعث تحولات مهمی در سطح جامعه اتفاق افتاد. چنان‌که، طرح مسائلی مانند شبیه‌سازی انسان نیز همین تأثیر را دارد. به طور نمونه، شبیه‌سازی ممنوع است، اما حتی کودکان درباره آثار آن در حال تفکر هستند.

نمونه دیگر آن‌که، فیزیک هایزنبرگ نیز اتفاق خاصی در فیزیک نیست، اما آثار خاصی در سطح حوزه‌های مختلف دانش داشته است. فیزیک نیوتن همچنان در سطح تکنولوژی حاکمیت دارد، اما فیزیک هایزنبرگ و نظریه کوانتوم به تردیدها، عدم قطعیت و نسبی‌گرایی

دامن زده است.

به طور کلی، برخی از یافته‌های علوم طبیعی مورد توجه بیش از اندازه‌ای قرار می‌گیرند. البته این سؤال را می‌توان مورد مطالعه جدی قرار داد که آیا این مسأله به طور خودآگاهانه صورت می‌گیرد یا دست‌کم، برخی به طور ناخودآگاهانه انجام می‌گیرد؟ بی‌تردید نقش رسانه‌ها در مدیریت دانش فراموش ناشدنی است. به طوری که، این خطر وجود دارد که مردم با آشنایی با بسیاری از اطلاعات، اطمینان خود را از علم از دست می‌دهند. هرچند در کشورهای جهان سوم، منابع دست دوم مورد اعتماد قرار می‌گیرند. چه آن‌که، هرچند اعتماد بر اساس زوج دانش / قدرت است. اما این مقوله، شکل‌ها و انجای مختلفی دارد. انجایی از اعتمادآفرینی می‌تواند در جوامع مختلف به صورت یکسان و مشابه وجود داشته باشد. حال آن‌که، انجایی از آن می‌تواند مختص شرایط زیست بومی متفاوتی باشد. در هر حال، این تحلیل که می‌گوید بر اساس چرخش اطلاعات، دانش را می‌توان شکل داد قابل تأمل است. از این رو، توجه به ابعاد عقلانیت دینی می‌تواند بخشی از زیست بوم خاص را تشکیل دهد که در مناسبات قدرت - دانش تأثیرگذاری مطلوبی ایفا کرده و جهت‌دهی مناسبی به این مناسبات عمیق دهد.

۵. حاکمیت نسبیّت‌گرایانه چادرهای معرفتی و پارادیم‌ها: در دوران معاصر، وضعیت نظریه‌پردازی در دانش شکل خاصی یافته است. به گونه‌ای که، نمی‌توان از محدود چادرهای معرفتی و پارادیم‌ها در دانش فرار کرد. یعنی، اگر از یک پارادیم فرار کنیم، وضعیت موجود به گونه است که تنها می‌توانیم از آن پارادیم به پارادیم‌هایی فرار کنیم که آنها نیز مانند پارادیم‌های پیشین از ضعف‌های خاصی رنج می‌برند و در انتظار فراری دادن علاقه‌مندان خود هستند. در این مسیر، از چادر تجربه‌گرایی، به چادر هرمنوتیک یا ... باید فرار کنیم. این وضعیت به معنای حاکمیت نسبیّت در میان چادرهای معرفت و پارادیم‌های علمی است. از این رو، این وضعیت به معنای تحقق انجایی از رهاشدگی نسبت به روش‌شناسی با ثبات است. به تعبیر دیگر، این مقوله انسان‌ها را به عمل‌گرایی و پراگماتیسم به صورت مستمر دعوت می‌کنند و تجویز پذیرش چادرهای معرفتی و پارادیم‌های علمی را تنها در مدار

کارآمدی یا انسجام‌گرایی و نه لزوماً در مدار عینیت‌گرایی مبناباورانه ممکن می‌سازد.

در هر حال، برخی از موفقیت‌های رویکرد پراگماتیستی در برخی از حوزه‌های دانش، چنان چشمان اندیشمندان و دانشمندان را خیره کرده است که حتی گاه جرئت تأمل در مبانی دانش مورد علاقه خود را نمی‌یابند. در مقابل، عقلانیت دینی در چارچوب اندیشه اسلامی از آن جهت که بر پایگاهی مبنائرایانه و پایه‌جویانه تکیه دارد، نه تنها امکان‌رهایی از جریان غالب عمل‌گرایانه در دانش‌های مختلف را دارد، بلکه تا حد زیادی به لحاظ این پایگاه نمی‌تواند - و نمی‌باید - با این شکل از مدرنیته غربی نسبت مناسبی پیدا کند. این ناسازگاری بنیادین با رهیافت‌های پراگماتیستی و ضد‌مبنائرایانه گاه در مواجهه با علوم انسانی غربی، شکل‌های قابل توجهی از مقاومت را رغم زده است. از این رو، صدور علوم انسانی به جهان اسلام خالی از تأملات مقاومت‌آمیز نبوده و این مقاومت نیز تنها به خاطر تقابل با روحیه استعماری حاکم بر غرب نبوده است. بلکه، به لحاظ مبنائرایی ذاتی عقلانیت اسلامی است. چنان‌که، از همین رو، پذیرش انحصاری از پراگماتیسم نظری و عملی در جوامع اسلامی نیز چندان بستر پایداری نیافته است.

۶. تاریخ‌مندی دانش مدرن: دانش مدرن در حوزه‌های مختلف، در بستر و فرایندی شکل گرفته است که اگر صورت دیگری داشت، می‌توانست تکوین و حیات دانش مدرن را به نحو دیگری رقم زند. بنابراین، تاریخ‌مندی دانش غربی عنصر قابل توجهی است. چنان‌که، کیفیت تکوین مسأله نسبت علم و دین، به صورت طبیعی مسأله‌ای بوده است که نمی‌تواند بدون زمینه فرهنگی طرح شود. این امر در سیر تاریخی غرب، به صورت مسأله‌ای جدی و بحران‌آفرین پدیدار شده است. البته می‌گفت طرح این مسأله خود می‌تواند در زمینه‌ای بحران‌زده رخ داده باشد و در واقع، این مسأله بخشی از بحرانی باشد که در کنار دیگر بحران‌های معرفتی و اجتماعی، امکان تحقق یافته است.

۷. ناهمسازی اراده آزاد با مبنائرایی انسان: انسان را می‌توان به طور کلی در این قالب تحلیل کرد که هر کسی برای خود باورهایی دارد. این باورها زمینه تکوین کنش‌ها و واکنش‌های انسانی است. اما از سوی دیگر، انسان تنها با معرفت و باورها زندگی نمی‌کند.

بلکه، تمایلات او نیز در این کنش‌ها و واکنش‌ها تأثیرگذار است. به تعبیر دیگر، اراده آزاد انسان مقتضی تصمیم‌گیری انسان در چارچوب دوگانه تمایلات و معرفت‌هاست. هرچند اراده آزاد انسان در چنان سطحی است که حتی می‌تواند بر خلاف تمایلات پیشین، با تصمیم‌های جدید تمایلات دیگری را در خود ایجاد کند و کنش‌ها و واکنش‌های متفاوتی را رقم زند.

این مسأله می‌تواند در تکوین و حیات دانش‌های مختلف و نظریه‌های موجود در آنها - به ویژه در رشته‌های مختلف علوم انسانی - بازتاب‌های عمیقی داشته باشد. چنان‌که، می‌تواند منشأ مهمی برای بخش گسترده‌ای از غلبه روحیه پراگماتیسم در سطح رشته‌های علوم انسانی و برخی حوزه‌های دیگر باشد. تجلی‌های خاصی از اراده آزاد انسان می‌تواند مانع از بازگشت مبنایراییانه به فلسفه علم و در پی آن تقویت زیرساخت‌های اساسی برای رشد منطقی روش‌شناسی شود. در حالی که، ارتباط شدیدی میان فلسفه، علم و روش‌شناسی وجود دارد و رویکردهای روش‌شناسی نمی‌تواند بدون توجه به مبانی فلسفی شکل بگیرد.

توجه به مسائلی چون ویژگی انسانی دخیل در تکوین علم می‌تواند زمینه‌ساز تأملات نوینی در زمینه کیفیت توسعه علوم تلقی گردد. به طور نمونه، انگیزه‌هایی که تبدیل به حدس و بعد از آن تبدیل به علم می‌شود، کم نیستند. اما این مسأله را به خودی خود نه می‌توان منفی دانست و نه مثبت. بلکه، به فرایندی بستگی دارد که ممکن است به معرفت و دانش منتهی شود و ممکن است به این فرجام دستیابی حاصل نشود. بنابراین، می‌توان آغاز جریان پیدایش علم را از شکل‌گیری ظن و سپس تکوین باور و پس از آن، رسیدن به معرفت دانست. در این مسیر، انگیزه‌ها می‌توانند مبنای تشکیل ظن باشند. اما برای رسیدن به معرفت و اعتبار به صورت جدی به استدلال نیاز داریم. در حالی که، در بسیاری از موارد میان انگیزه و استدلال اشتباه می‌شود.

اگر منشأ باور ما متون دینی باشد، اصالت دارند. اما برای رسیدن به اعتبار آن باور، باید از استدلال استفاده کرد. چنان‌که، اگر منابع معرفت‌بخش نباشند، اصالت نیز ندارند. در معرفت‌بخشی نیز معیار اعتبار، مطابقت با واقع نفس‌الامر است. البته در این زمینه، بحث‌های

مختلف قابل طرح است. به طور نمونه، برخی روش‌های رسیدن به این اعتبار را اموری مانند سازگاری، نتایج علمی، شواهد عینی، مراجع معتبر و امور دیگری دانسته‌اند. اما این موارد مورد تأمل جدی قرار دارند. چنان‌که، سیرتکوین علم به این صورت نیست که علم با صرف انباشت شواهد تجربی باشد. اینشتین شواهد خود را در دوران لیسانس که در مؤسسه نیوتن کار می‌کرد، ارائه داد. اما کسی حرف او را نپذیرفت. تنها وقتی نظریه یک فرد پذیرفته می‌شود که یک نظریه پرداز اعتبار اجتماعی پیدا می‌کند. مطالعات تجربی پیازه تنها روی سه فرزند خود او بود. اما اعتبار اجتماعی او، باعث جا افتادن دیدگاه او بود.

در مجموع لزوم مدیریت تمدنی دانش، اهمیت گذر از عمل‌گرایی و پراگماتیسم عملی در ساحت‌های مختلف دانش - به ویژه علوم انسانی - را بیش از پیش نشان می‌دهد و لزوم بازگشت به پایه‌ها نهضتی را طلب می‌کند. چه آن‌که، بدون نظریه‌پردازی بر مدار و درباره مبنایگرایی و چهره‌های آن در دانش‌های مختلف، جز در جا زدن در بستر پراگماتیسم را به ارمغان نمی‌آورد.

در هر حال، عمل‌گرایی چهره‌های گوناگونی دارد که بدون تأمل صریح و شفاف درباره آن، نمی‌توان از آنها چشم فرو بست. بخشی از این چهره‌ها را می‌توان در موارد زیر ردیابی کرد و آنها را به مثابه برخی آثار - خواسته یا ناخواسته پراگماتیسم - مورد توجه قرار داد:

۱. برخی مطلق‌گرایی‌های روش‌شناختی
۲. برخی انحصارگرایی‌های روش‌شناختی و عدم پذیرش تکثر روش‌شناختی متناسب با موضوعات
۳. عدم تحدید موضوع روش‌ها و تعمیم‌های نامناسب روش‌ها
۴. برخی انتقال‌های نامناسب روش‌شناختی از یک حوزه به حوزه‌های معرفتی دیگر
۵. برخی تداخل‌های روش‌های ناهمساز

از سوی دیگر، بررسی وضعیت پراگماتیسم از منظر عقلانیت دینی، به تأمل در معنا و سوبه‌های تکوین علم دینی نیز می‌تواند باز گردد. این گونه تأملات نه تنها می‌تواند افق خاصی برای تعمیق اندیشه‌های مبنایگرایانه و پایه‌جویانه بازگشاید، بلکه می‌تواند به

روشن‌گری‌هایی در مقابل برخی از اغواگری‌ها فلسفی در بازگشت به مبنای‌گرای نیز یاری رساند. گو آن‌که، برخی دشواری‌های روش‌شناختی مانند ابهام ذاتی در برخی موضوعات، گاه موجب دشواری‌هایی در گشودن آفاق عملی عقلانیت دینی می‌شود. یعنی، گاه مشکل اساسی در تحدید موضوع روش‌شناسی‌ها رخ می‌دهد و مناسبات روش و موضوع از شفافیت کافی برخوردار نیست. از این رو، بخشی از مسأله گذر از عمل‌گرایی و پراگماتیسم به مبنای‌گرایی، مستلزم غور در مسأله علم دینی و تلقی‌های مختلف درباره آن است.

ب. مقوله علم دینی: تلقی‌های همسان و ناهمسان

بحث‌های متنوعی درباره علم دینی، معنا و امکان آن، شده است و همچنان ادامه دارد. در این زمینه این مسأله اهمیت دارد که آیا می‌توان علم دینی داشت و از آن سخن گفت؟ در این صورت، چه معنایی از آن مد نظر است؟ و در چه قلمروی از علوم، علم دینی قابل طرح است؟ آیا در حوزه علوم انسانی، تلقی دینی می‌تواند محصولی متفاوت از محصول علوم انسانی با تلقی غیر دینی ارائه کند؟ این مسأله در علوم تجربی به چه صورتی خواهد بود؟ شاید در علوم انسانی، انتظار تأثیرگذاری اندیشه‌های دینی، انتظار بدور از ذهن نیست و طرح معنایی دینی از علوم انسانی، از پذیرش سهل و آسان‌تری برخوردار است. اما در هر حال، باید معنای دینی بودن این علوم را تصویر کرد.

در هر حال، برای به‌دست آوردن تصویری روشن از ابعاد مختلف این مسائل، تأمل در معنای دینی بودن علوم ضرورت دارد. یعنی، هم باید به دنبال معنایی‌ای بود که طرح شده است و هم باید گسترده این تأمل را فراتر برده و به دنبال همه معنایی ممکن بود. در این راستا، باید این نکته را مورد توجه قرار داد که آیا یک معنا از دینی بودن در زمینه علوم تجربی، ریاضی و فلسفی قابل طرح است یا آن‌که هر کدام از این موارد، معنای خاصی را برای دینی بودن طلب می‌کنند؟

در هر صورت، مشابه مسائل فوق درباره دینی بودن علوم، در زمینه فلسفه دینی نیز از دیرباز مطرح بوده است. یعنی، این مسأله اهمیت داشته است که آیا اساساً فلسفه را می‌توان

به دینی و غیردینی تقسیم کرد؟ شاید معانی و تصاویری که برای دینی بودن فلسفه مطرح می‌شود، تصویر شفاف‌تری برای معنای دینی بودن علم، بتوانیم به دست آوریم.

در بحث ماهیت فلسفه، قوام فلسفه به روش عقلی آن است و همین نکته به عنوان مانع از پذیرش تلفیق فلسفه با دین مطرح می‌شود. چرا که سخن گفتن از دینی بودن فلسفه، نوعی تناقض خواهد بود و دینی بودن یک اندیشه به معنای آن است که منبع اندیشه، عقل مستقل است. در حالی که فلسفه تنها به منبع عقل تمکین می‌کند. کسانی که به ترکیب فلسفه با دین و تحصیل فلسفه دینی تمایل دارند. تنها هنگامی می‌توانند سخن مناسبی بزنند که جایگاه عقل مستقل را حفظ کنند. بنابراین، به عنوان یک پیش‌نیاز مهم، اگر محوریت عقل در شناخت مسائل فلسفی حفظ شود و دینی خواندن فلسفه منجر به تناقض و عبور از عقل نشود، می‌توان به دینی بودن فلسفه تن در داد.

معانی مختلفی برای دینی بودن علم می‌توان تصویر کرد. در این بخش، چند تصویر از معانی مختلف ارائه می‌شود:

۱. الهام‌بخشی دین برای فلسفه یا علم: یکی از مسائل مهمی که می‌تواند بدون ایجاد تناقض مذکور راه را برای ترکیب دین با فلسفه یا علم بگشاید، توجه به الهام‌بخشی دین برای فلسفه و علم است. البته ممکن است از جهت ادبی بحث کرد که این مقدار تعامل دین با فلسفه یا علم برای دینی خواندن فلسفه و علم کافی نباشد، ولی به هر حال، این رفتن از این راه شایستگی برای توصیف علم و فلسفه به دینی بودن را می‌گشاید. این تلقی، نه تنها می‌تواند با برخی دیگر از تلقی‌های دیگر سازگار باشد، بلکه می‌تواند ما را - تا حدودی که نصوص دینی الهام‌بخش باشند - به بخشی از چشم‌انداز مدیریت دانش در افق توسعه عقلانیت دینی راهنمایی کند.

۲. ایمان دینی به مثابه شرط تحصیل دانش: مسأله دیگری نیز می‌تواند از جانب دین مطرح شود - هرچند شاید تناسب بیشتری با برخی فضاهای ایمان‌گرایانه مسیحی داشته باشد - و آن این‌که، قدرت تکوینی ذهن برای کشف کامل قوانین طبیعی منوط به ایمان دینی باشد.

یعنی خدای متعال توانمندی ذهن مؤمنان را بیشتر از دیگران قرار داده است. البته از آنجا که بسیاری از مؤمنان - و به‌ویژه از دیدگاه غربیان - پیش از این و در ادوار گذشته نیز در جامعه بشری بوده و آزمون خود را در شناخت طبیعت به صورت نامطلوبی داده‌اند، این فرض گرچه ممکن می‌نماید، اما دست‌کم وقوعاً ناممکن است. جز آن‌که از تقریر حداکثری آن دست شسته و این مقدار اکتفا کنیم که در برخی شرایط خداوند توانمندی تکوینی ذهن مؤمنان را - یا توانمندی افراد برخوردار از مراتب بالای ایمان را - بیش از توانمندی ذهن غیرمؤمنان قرار داده است. چه تحقق‌پذیری این معنا را بپذیریم یا نه، این تصویر اهمیت شایان ذکری داشته و معنای مهمی برای دینی بودن علم در اختیار ما قرار می‌دهد. چه آن‌که، شاید این تصویر - گذشته از تحقق‌پذیری یا محال بودن آن - دست‌کم به راحتی می‌تواند مورد پسند بسیاری از مؤمنان گیرد.

نظم اولی

در هر صورت، این تصویر به معنای آن است که بخش‌های مهمی از علم تنها به شرط

سال اول
شماره اول
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

ایمان یا به شرط مراتب والای ایمان حاصل می‌شود و از این جهت دینی خوانده می‌شود. البته پذیرش این تصویر به عنوان معنایی از دینی بودن علم، بدان معنا نیست که دیگر به هیچ وجه نمی‌توان در شایستگی چنین عنوان‌گذاری تردید کرد. ممکن است امکان پدیده مذکور را پذیرفت و در عین حال، نام‌گذاری مذکور را شایسته دانست. چه آن‌که، بنا بر این تصویر، ذات علم دینی نشده، بلکه یکی از پیش‌شرط‌های مهم برای تحصیل علم معرفی شده است. به ویژه آن‌که، باور به عدم شایستگی چنین نام‌گذاری نیز به معنای نادیده گرفتن اهمیت پیش‌شرط مذکور نیست. زیرا پذیرش پیش‌شرط مذکور به معنای انسداد ابواب مهمی از علم برای افراد بی‌صلاحیت یا کم‌صلاحیت است. در این صورت، باز بودن ابواب دانش به روی مؤمنان یا مؤمنان حقیقی، تفضّل و رحمت خاصی از جانب خداوند متعال نسبت به آنهاست. البته این مسأله به دو صورت می‌تواند تقریر شود. یکی، به این تصویر که ذاتاً تحصیل بخش‌های مهمی از دانش برای غیر آنها بسته است. دیگر آن‌که، ذاتاً ابواب دانش برای آنها بسته نیست، اما وقوعاً تفضّل خاصی برای وصول به ساحت برخی از مراتب دانش، ضروری است. این تلقی اگر بتواند اثبات شود، عینیت خاصی در مدیریت دانش در افق توسعه

عقلانیت واقعی دینی ایجاد خواهد کرد. اما شاید نیازی نباشد که دین‌داران در صدد اثبات این مسأله برای غیر مؤمنان باشند. چه آن‌که، در صورتی که این واقعیت رخ دهد به صورت طبیعی زمینه جذب غیر مؤمنان به دین را ایجاد خواهد می‌کند و تحقق خارجی آن بهترین استدلال به سود آن خواهد بود. مگر آن‌که، استدلال مؤمنان به نوعی راهنمایی به چنین واقعیتی باشد. چه بسا تلاش برای اثبات غیر طبیعی این امر، موجب ادعا و چالش‌های بی‌حاصلی میان مؤمنان و غیرمؤمنان شود.

۳. جایگزینی وحی به جای تجربه: معنای دیگری برای دینی بودن علم این است که روش تجربی در علم - در اصطلاح رایج از علوم که تجربی بودن ضروری دانسته می‌شود - جای خود را به بهره‌گیری از روش نقلی و به‌کارگیری گزاره‌های دینی بدهد. در این صورت، دیگر با بسط الهیات و بسط دانش‌های خاص دینی مواجه خواهیم بود. این پدیده گرچه امر پسندیده‌ای است، اما خروج از بحث حاضر و پاک کردن صورت مسأله آن و رها کردن روش علمی است. مگر آن‌که روش تجربی به گونه‌ای از آموزه‌های دینی یا تجربه‌های معنوی دینی بهره‌گیرد که این روش نادیده گرفته نشود. اما این تلفیق روشی را می‌توان همان معنای الهام‌بخشی دین یا تجربه‌های دینی به تجربه‌اندیشی و روش متداول علوم دانست. همان‌گونه که چنین الهام‌گیری‌هایی نیز در طرح بسیاری از نظریه‌های علمی رخ داده است.

۴. به‌کارگیری تفسیر ماوراء طبیعی در علوم: معنای دیگر برای دینی بودن علم این است که قواعد طبیعی فراتر از آنی است که تا به حال شناخته شده است و دین به شناخت بیشتر و کامل‌تر آنها کمک می‌کند. متنها این کمک به این معناست که الهی بودن قواعد طبیعت توسط دین تبیین شود. در هر حال، این تصویر به معنای آن است که دین، افق جدیدی برای فهم طبیعت ایجاد می‌کند و بصیرت نوینی برای انسان به ارمغان می‌آورد. در این تصویر، مرجعیت حس نفی نمی‌شود و ضرورتاً قواعد تجربی به هم نمی‌خورد. بنابراین، اصلاح در شناخت دانشمندان نسبت به طبیعات تغییر می‌کند.

در این معنا از دینی بودن علم، می‌توان با بررسی ابعاد این بصیرت‌آفرینی ماوراء طبیعی، برخی اقتضائات خاص آن را شناخت. برخی از لوازم تفسیر ماوراء طبیعی از طبیعت در علم

دینی از قرار زیر است:

۱- علوم به دنبال شناخت روابط علی و معلولی در طبیعت هستند. بصیرت آفرینی دینی می‌تواند دایرهٔ علت و معلول‌ها را فراتر از آنی نشان دهد که انسان‌ها به طرق عادی آنها را کشف می‌کنند و مصادیق دیگری از علت‌ها و معلول‌ها را نشان دهد.

۲- بصیرت دینی می‌تواند با توجه به چنین وسعت بیشتری در روابط علت و معلولی، برخی شناخت‌ها و دانش‌های انسان را زیر سؤال ببرد و برخی از تلقی‌های دانشمندان را تغییر دهد. این امر از طریق ارائهٔ مصادیقی از روابط علت خواهد بود که ناقض قوانین اکتشافی دانشمندان است.

۳- بصیرت آفرینی دینی، از این جهت نیز اهمیت دارد که غایات دیگری برای طبیعت می‌تواند تصویر کند. در این صورت، غایت تولید علم دینی، متفاوت از غایت تولید در علوم رایج خواهد بود و در این صورت چارچوب‌های علم نیز ممکن است به صورت متفاوتی رقم بخورد.

در هر حال، این معنا نیز می‌تواند با معنای پیشین از قرابت خاصی برخوردار باشد و همانند آن می‌تواند در مسألهٔ مدیریت دانش در افق توسعهٔ عقلانیت دینی مورد توجه قرار گیرد.

۵. به‌کارگیری اخلاقی علم: معنای دیگر برای دینی بودن علم، این است که ارزش‌های دینی - اخلاقی آن در به‌کارگیری روش‌های تجربی در علوم، مدنظر بوده و رعایت شوند. بی‌تردید این ارزش‌ها، محدودیت‌ها و چارچوب‌های عملی خاصی در ساحت علوم تجربی می‌توانند ایجاد کنند. اما این معنا نیز تنها به صورت محدودی دینی بودن علوم را به نمایش درمی‌آورند؛ گو آن‌که، اطلاق عنوان دینی بر علوم از جهت اهمیت و تأثیر چشم‌گیر این ارزش‌ها، قابل پذیرش است. حتی شاید بتوان گفت این زاویهٔ دید، به صورت رایجی در افواه عمومی در دنیای معاصر نیز به چشم می‌خورد. به طور نمونه، هنگامی که می‌خواهند نگاهی انتقادی در زمینهٔ به‌کارگیری غیر اخلاقی دانش‌های جدید داشته باشند، به راحتی این دانش‌ها

را غیردینی می‌خوانند. این کاربرد هرچند به صورت سلبی است، اما معیار مورد نظر ما در این قسمت در آن وجود دارد. این تلقی می‌تواند زمینه‌طرح بخشی از نظام ارزشی دینی در توسعه عقلانیت دینی و مدیریت دانش باشد. هرچند معنای خاصی از علم دینی باشد.

ج. تولید مفاهیم علمی در شبکه باور و عقلانیت دینی

بی‌تردید مناسب موضوع علوم انسانی با مقوله‌های دینی، با نسبت علوم طبیعی یا علوم پایه و دین، چندان قابل مقایسه نیست. بلکه، اساس چنین تلاشی نیز در مسائلی که مناسب وجود دارد مورد انتظار است و نمی‌توان به برقراری نسبت‌های تصنعی میان دین و دانش‌های بشری پرداخت و به طور نمونه، به دنبال خلق مفاهیم دینی در آن زمینه‌ها برآمد. با این تذکر که علم دینی، نمی‌تواند به معنای کنار گذاشتن کلی روش‌شناسی حاکم بر تکوین علوم پایه، طبیعی یا انسانی باشد، باید محوریت شأن تعالی‌گرایانه آن در همه معانی را فراموش نکرد. اما برای آن‌که، مدیریت دانش واقعاً بتواند در افق عقلانیت دینی تحقق یابد، باید از تولید مفاهیم علمی در شبکه باور و عقلانیت دینی آغاز کرد. بدون این شروع، نمی‌توان به نظریه‌سازی در افق عقلانیت دینی بار یافت. از این رو، بازسازی و تولید مفاهیم نوین دینی در زمینه‌های مختلف دینی - البته بدون آلوده شدن به تکلف‌های روش‌شناسانه و تلاش‌های تصنعی شبه علمی - از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اما در این زمینه، نباید مفاهیم دینی را به صورت بی‌ارتباط با یکدیگر در نظر بگیریم. چه آن‌که، مفاهیم دینی در شبکه‌های از باورهای خاص معنا می‌یابند. از این رو، تولید یا حتی اصلاح مفاهیم پیشین، تکیه باید بر شبکه باورهای دینی باشد. واژگان معنادار نمادهایی برای معانی و مفاهیم خاصی هستند که به آنها ارتباط یافته‌اند. این مسأله بدان معناست که مفاهیمی که با تعالیم دینی ارتباط دارند، خود نیز در ارتباط خاصی با یکدیگر هستند و این امر، این اقتضا را دارد که در تولید مفاهیم نوین نیز این مناسبات در نظر گرفته شود.

یکی از مسائلی که در بازتأسیس علوم انسانی در چارچوب اندیشه دینی اهمیت دارد، به دست آوردن روش مناسبی برای ساختن مفاهیم جدیدی در الگوی دینی است. مفاهیم نوین را به سادگی نمی‌توان در قرآن و احادیث پیدا کرد. برای ساختن یا یافتن معادل‌های آنها در

این متون دینی، به‌کارگیری روش شبکه‌ای ایزوتسو می‌تواند مفید باشد. اما در این روش‌ها نیز نباید متوقف ماند و باید همواره به آسیب‌شناسی چنین روش‌هایی نیز پرداخت و همواره به دنبال الگوهای کارآمدتری بود که نه تنها از التقاط، تحمیل به متن و تفسیر به رأی پرهیز شود، بلکه بتواند اهداف علوم را - متناسب با موضوع آنها - برآورده کند.

در هر حال، این خطر وجود دارد که احتمال اشتباه در این کار بسیار زیاد است. میان نسیت و عصیت دره‌ای هولناک وجود دارد. نمی‌توان نگاه عصیت‌آمیز را داشت که تنها به مفاهیم قرآنی اکتفا کرد. چنان‌که نمی‌توان به طور نمونه مانند تفسیرهای علم‌زده مفاهیم را به قرآن تحمیل کرد. اگر نگرانی از خطاپذیری بشری در چنین تلاش‌هایی را همواره داشته باشیم و اگر شجاعت لازم را برای ایجاد مفاهیم جدید داشته باشیم، احتمال این‌که بهتر بتوانیم از متون مقدس استفاده کنیم و عقلانیت دینی را در خدمت مدیریت دانش قرار دهیم، وجود دارد.

نظام‌دینی

سال اول
شماره اول
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

حاکمیت دانش‌ها مدرن، به ویژه حاکمیت علوم انسانی به گونه‌ای است که ما وقتی یک مفهوم را نمی‌فهمیم، آنها را تجزیه می‌کنیم و به طور نمونه آزادی با اباحه معادل می‌شود. بر این اساس، برخی واژه‌ها توانسته‌اند بسیاری از جوامع اسلامی را متحول کنند. به خصوص اگر واژه‌ای در سیستم خاصی وارد شود. به طور نمونه، بانک‌داران ربوی بودن بانک را نمی‌پذیرند. این مسأله به خاطر آن است که ما واژه‌ها را تجزیه کرده و تک‌تک معادل‌سازی کرده‌ایم. به تعبیر دیگر، واژگان کلیدی را از زیست بوم دیگری به زیست بوم دیگری منتقل کرده و مناسبات مفهومی و زبانی را به هم زده‌ایم. اما به رغم چنین امری، احکام پیشین را بر مفاهیم به ظاهر مشابه، نسبت می‌دهیم. به ویژه با مدرنیته‌ای مواجه هستیم که توان واژه‌سازی بالایی در رشته‌های مختلف دانش دارد و هنوز عقلانیت اسلامی به چنان افقی در سطح جوامع اسلامی دست نیافته است که بتواند از این بحران عبور کند. در حالی که، این تجربه تاریخی را دربارهٔ تکوین دین و فرهنگ‌سازی دینی پشت سر خود داریم که دین از مفاهیم عرفی استفاده می‌کند. اما معانی آنها را در سطح پیشین نگاه نمی‌دارد. بلکه تلاش می‌کند آنها را ارتقا دهد. بنابراین، چه بسا بهتر باشد تلاش کنیم در شبکهٔ مفاهیم دینی تأمل بیشتری کنیم.

اگر بخواهیم در الگوی دینی حرکت کنیم و مغلوب اندیشه‌های غیردینی نشویم، باید منطقی مفهوم‌سازی ایجاد کنیم.

این مسأله، بدان معنا نیست که باید مفهوم‌سازی را به صورت یک‌جانبه انجام داد. نمی‌توان بدون درگیر شدن با نظام‌های حاکم بر دانش‌ها و واقعیت‌های عینی خارجی وارد این میدان شد. چه آن‌که، فهم در مخاطب ایجاد می‌شود و نه در تک‌گویی. در جامعه باید سخن مردم را شنید تا بتوان مفاهیم جدیدی ساخت.

د. روش‌شناسی متعالیه: الگوی استعلایی «مدیریت تمدنی دانش»

نباید این مسأله را فراموش کرد که تلاش برای تکوین مفاهیم علمی جدید در افق عقلانیت دینی، تنها مرحله‌ای آغازین برای توسعه علوم در افق عقلانیت دینی است. مهم‌ترین بخش تلاش در این راستا، در جهت تکوین نظام‌های معرفتی است. امری که حتی کیفیت تکوین مفاهیم علمی را نیز تحت الشعاع خود دارد. در این زمینه، نگاه شیعی در تکوین عقلانیت دینی و جهت‌دینی به مدیریت دانش از اهمیت خاصی برخوردار است. این ویژگی عقلانیت دینی شیعه در جنبه استعلایی آن نهفته است. این جنبه است که می‌تواند استعلایی بودن فلسفه، علوم پایه، علوم طبیعی و علوم انسانی را اقتضا کند. چنان‌که به طور مثال حکمت متعالی فراتر از فلسفه مشاء و اشراق رقم خورده است. بر این اساس، تعبیر روش‌شناسی متعالیه برای چشم‌انداز الگوی تکوین نظام‌های معرفتی تعبیر مناسبی است. چه آن‌که، حکمت متعالیه - که در بستر عقلانیت شیعی تکوین یافته است - بر استعلای روح تکیه دارد و این امر می‌تواند دانش‌های بشری را در مدار تعالی‌گرایی به حرکت درآورد. البته نمی‌توان سیر و مدیریت دانش را تا تربیت استعلایی محققان متوقف کرد. اما تلاش بی‌وقفه در بسط متناسب روش‌شناسی متعالیه در حوزه‌های مختلف معرفت، تنها راه بازگشت به جاده مستقیم در مدیریت علوم است.

نگاه استعلایی به روش‌شناسی مدیریت تمدنی دانش مقتضی دستیابی به فضایی است که تعالی انسان را در سطح تمدنی آن تعریف کند. از این رو، غایت دانش در الگوی مدیریت

تمدنی دینی، به صورت تعالی گرایانه تعریف می‌شود. این امر مستلزم آن است که حوزه‌های مختلف معرفتی، موضوعات، روش‌ها، مسائل و اهداف نزدیک، میانی و نهایی خود را در این مسیر تعریف کنند. بنابراین، محور الگوی استعلایی در افق عقلانیت دینی، دستیابی به کمال مطلوب انسان، اما در سطح تمدنی و نه در سطح محدود فرد، جوامع خاص، و... است. بنابراین، این تلقی می‌تواند جهت‌دهنده انسان در تکوین یا بازنگری دانش‌های بشری باشد.

هـ وضعیت چالش با دانش‌های مدرن غربی

واقعیت‌یابی آرمان تمدن اسلامی، دست‌کم مستلزم تلاش برای گذر از وضعیت حاکمیت و محوریت علوم مدرن غربی است که غایتی متفاوت از غایت دانش‌های بشری در مدار عقلانیت دینی برای خود تعریف کرده‌اند و موضوعات، مسائل، روش‌ها، اهداف، ابزار و سیاست‌های خود را در مداری متفاوت از موارد مشابه در عقلانیت دینی را رقم زده‌اند. اما این گذر در حال حاضر با دشواری‌هایی روبروست که تأمل در هر یک از آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. از جمله:

۱. دشواری بومی شدن دانش
۲. چالش آفرینی پدیده جهانی شدن در برابر تلاش‌های بومی
۳. مدیریت انحصاری مدرنیته غرب در ارائه داده‌های علمی
۴. رشد داده‌های شبه‌علمی در جوامع اسلامی
۵. انحصارگرایی در صدور آموزش و پژوهش در سطح کلان مرکز - پیرامون
۶. جهت‌دهی غیرعلمی به رویکردهای علمی
۷. سیاست‌زدگی دانش در سطح کشورهای اسلامی
۸. حاکمیت نگاه کمی به آموزش و پژوهش
۹. نگاه کمی گرایانه به داده‌ها و عدم تمیز میان داده‌ها از علم
۱۰. نگاه آشفته و التقاطی به آموزه‌های دینی
۱۱. موانع جدی برای ارتقای جایگاه دین در عصر جدید
۱۲. عدم اراده مناسب برای آسیب‌شناسی تکوین و حیات اجتماعی دانش

۱۳. عدم توجه به رابطه شبکه‌ای علوم

این امور تلاش برای شالوده‌شکنی علوم مدرن غربی را - و از جمله با گذر از پراگماتیسم و عمل‌گرایی که به جوامع اسلامی نیز صادر شده است - امری ناگزیر می‌کند تا بتوان با فراغی آسوده به صورت‌بندی مناسب از علوم دست یافت و آنها را در افق عقلانیت دینی و در چشم‌اندازی تمدنی، مدیریت کرد.

جمع‌بندی

دستیابی به تمدن اسلامی، مستلزم شالوده‌شکنی علوم حاضر و گذر از وضعیت حاکمیت دانش‌های غربی می‌باشد. اما این‌ها همه در سایه مدیریت خاصی است که از آن تحت عنوان «مدیریت تمدنی دانش» در افق «توسعه عقلانیت دینی» یاد کردیم. چه آن‌که، پدیده‌ای چون عمل‌گرایی با عقلانیت دینی سر سازگاری نداشته و تنها هنگامی می‌توان در افق توسعه عقلانیت دینی حرکت کرد که از عمل‌گرایی مبنای‌گریز یا مبناسستیز پرهیز کرد. در این صورت، مبنای‌گرایی زمینه‌ای برای مدیریت تمدنی دانش می‌تواند تلقی شود. در این میان، برخی از تلقی‌های علم دینی نیز می‌تواند به مثابه بیانی از توسعه عقلانیت دینی تلقی شوند که راه را بر تلاش‌های بشری در حوزه دانش‌های مختلف نمی‌بندد. اما با جهت‌دهی و یاری آنها، علوم بشری را در افق توسعه عقلانیت دینی و در چشم‌انداز تمدنی، مدیریت می‌کند.

بنیاد «مدیریت
تمدنی دانش»